

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۱۸)

پنج‌شنبه ۰۷-۰۷-۱۴۳۳؛ ۰۸-۰۴-۱۳۹۱؛ ۲۸-۰۶-۲۰۱۲

فص حکمت الهیه در کلمه آدمیه

۱- فیض اقدس و مقدس: شیخ فرمود:

و باقی نماند مگر قابلی، و قابل نباشد مگر از فیض اقدس او. پس، همه امر از اوست، ابتداء و انتهاءش، "و إِلَيْهِ يُرْجَعُ

الْأُمُورُ كُلُّهُ" (۱۲۳: ۱۱ هود) (و به سوی او باز می‌گردد امر، همه آن)، چنانچه آغاز شد از او.

گفته شده است: يك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد. يك فیض منبسط است که صادر شده است يك گوشه آن فیض اقدس و گوشه دیگر آن فیض مقدس است. با فیض اقدس، فیض از اسماء به مظاهرش که اعیان ثابت است می‌رسد و عین ثابت می‌سازد، انزل من السماء ماء، و این فیض خود فیض اقدس است که عین ثابت می‌سازد؛ و در مرتبه بعد، از فیض مقدس اعیان ثابت فیض می‌گیرند و وجود خارجی می‌یابند و این دو در طول همدن نه در عرض هم فیض منبسط صدرش فیض اقدس و ذیلش فیض مقدس است. آن یکی جودش گدا آرد پدید و آن دگر بخشد گدایان را مزید

جود در اینجا همان فیض است. فیض ابتدا از ذات به اسماء می‌رسد و سپس به اعیان. مولانا در دفتر اول مثنوی:

بانگ می‌آمد که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان ز آینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
پس ازین فرمود حق در والضحی	بانگ کم زن ای محمد بر گدا
چون گدا آینه‌ی جودست هان	دم بود بر روی آینه زیان
آن یکی جودش گدا آرد پدید	و آن دگر بخشد گدایان را مزید
پس گدایان آیت جود حقتند	وانک با حقتند جود مطلقند
وانک جز این دوست او خود مرده‌ایست	او برین در نیست نقش پرده‌ایست

حافظ:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	عارف از خنده می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد	این همه نقش در آینه او هام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود	یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

۲- احتجاب هر قوه‌ای از قوای عالم به توسط خودش: شیخ ابن عربی در اشاره به اعتراض ملائکه به خلقت آدم و قرار داده شدن او به عنوان خلیفه حق تعالی در زمین فرمود:

پس، ملائکه برای آن مانند قوای روحانی و حسی‌ایی هستند که در نشأه انسانی است. هر قوه‌ای از آنها محجوب است به توسط خودش، نمی‌بیند برتر از ذات خود را، و به گمان خود در او شایستگی هر منصب عالی و منزلت رفیعی نزد الله است، به خاطر آنچه نزد آن است از جمعیت الهیه بین آنچه باز می‌گردد از آن سوی پیشگاه الهی، و سوی پیشگاه حقیقه الحقائق، و- در نشأه حامل این اوصاف- سوی آنچه اقتضای آن را دارد طبیعت کلیه، که در بر دارد همه قوایل عالم را، بالا و پایین آن را.

در اینجا شرحی مزجی<sup>۱</sup> می‌کنیم این کلام شیخ را با عنایت به شرح شیخ علاء الدین علی بن أحمد مهائمی (متوفی ۸۳۵ ه ق) بر فصوص الحکم تحت عنوان "خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم" (ص ۷۵-۷۴):

"هر قوه‌ای از آنها"، یعنی از قوای عالم، که ملائکه باشند، و از انسان، که قوای متصل او باشند، "محجوب است به توسط خودش"، که کمال را در خود و اوصاف و افعال خود می‌بیند، "نمی‌بیند برتر از ذات خود را"، و برای همین ملائکه اعتراض کردند به آفرینش آدم- علیه السلام-، و قوای درونی نفسانی نیز به سادگی تابع روح و قلب نمی‌شوند، "و به گمان خود در او شایستگی هر منصب عالی"، مانند خلیفه الله بودن و تصرف در همه عوالم، "و منزلت رفیعی نزد الله است"، و مثل قرب الهی و عبودت مطلق و معرفت تام حق تعالی، "به خاطر آنچه نزد آن است" یعنی سبب احتجاب آنها آن چیزی است که در خود آنها و یا در قابلیت آنهاست، "از جمعیت الهیه"، یعنی جمع کرد الله در او "بین آنچه باز می‌گردد از آن"، یعنی آنچه نزد آن است، "سوی پیشگاه الهی"، یعنی عالم اسماء به اعتبار ظهورشان در آن قوه، و بین آنچه باز می‌گردد

<sup>۱</sup> - شرح مزجی؛ چون مطلبی را چنان توضیح و تفسیر کنند و به شرح بازگویند که جدا کردن آن توضیح از مطلب متن جز با نشانه‌های قراردادی ممکن نباشد آن را شرح مزجی گویند. و اولین شیعی که شرح مزجی نوشته است شهید ثانی است. (لغت نامه دهخدا)

"سوی پیشگاه حقیقه الحقائق" عالم امکان، که مشتمل است بر حقایق ممکنات، و این فرا می‌گیرد هم هر قوه‌ای را که در عالم است و هم هر قوه‌ای را که در انسان است، سپس اشاره می‌فرماید بدانچه اختصاص دارد به قوای انسانی، و می‌گوید: و بین آنچه باز می‌گردد "در نشأه حامل این اوصاف"، یعنی در نشأه انسان که حامل اهلیت هر منصب عالی و منزلت رفیع است، و یاد کردن این مبالغه‌ای است در تعجب از احتجاب آن به توسط خودش با آن که در همین نشأه است و باید قدر والای آن را بشناسد، "سوی آنچه اقتضای آن را دارد طبیعت کلیه" زیرا این قوای روحانی در انسان از امتزاج طبایع عنصری حاصل شده‌اند، و برای همین قید زد طبیعت را به کلیت، سپس تصریح فرمود، "که در بر دارد همه قوایل عالم را، بالا و پایین آن را"، و این همان است که تأکید می‌کند احتجابش را زیرا به سبب آن دید که جامع أصرار الهی و کیانی است، لیکن غلط کرد زیرا اگر تامّ می‌بود جمعش، تامّ می‌بود تصرّفش در عالم مثل تصرّف روح انسان کامل در آن. پس، سبب احتجاب ملائکه و هر قوه‌ای دیگر توسط خودشان از مقام آدمیت آن است که خدای تعالی در هر یک از آنها سه امر را جمع فرموده است: ۱- آنچه باز می‌گردد سوی پیشگاه الهی، ۲- آنچه باز می‌گردد سوی پیشگاه حقیقه الحقائق، و ۳- آنچه باز می‌گردد سوی طبیعت کلیه.

توضیح بیشتر این سه امر را در شرح جندی ملاحظه نمودیم، و آن را دوباره نقل می‌کنیم. شیخ-رضی الله عنه- فرمود، "و- در نشأه حامل این اوصاف- سوی آنچه اقتضای آن را دارد طبیعت کلیه، که در بر دارد همه قوایل عالم را، بالا و پایین آن را." عطف است بر قول او، "از آنچه باز می‌گردد از آن سوی پیشگاه الهی، و سوی پیشگاه حقیقه الحقائق"، و سوی آنچه اقتضای آن را دارد طبیعت کلیه در نشأه حامل این اوصاف. و در آن است تقدیم و تأخیری.

و طبیعت کلّ، که همان طبیعت کلیه است، در مشرب تحقیق اشاره است به حقیقت الهی کلی حاصر قوایل عالم و موادّ فعال آنها برای همه صور، و آن ظاهریت ألوهیت است و باطنش الهیّت، و این حقیقت فعلیّت می‌بخشد صورت‌های آسمانی را با باطن خود در ماده عمائی، و آن از آن است و عین آن، و امتیازی نیست بین آن دو مگر در تعقل، نه در عین، چه نشأه واحد است و جامع با حقیقت خود صورت‌های حقّانی وجوبی و صور خلقی کونیه را. سپس، بدان که حقائق سه می‌باشند:

[أول]، حقیقت مطلق بالذات، فعال، مؤثر، واحد، عالی، که واجب است برای آن [وجود] به ذات خودش از ذات خود، و آن حقیقت الله- سبحانه و تعالی- است.

و دوم، حقیقت مقیّد، منفعل، متأثر، سافل، قابل وجود از حقیقت واجب با فیض و تجلّی، و آن حقیقت عالم است. و حقیقت سوم: احدیّت جامع بین إطلاق و تقیید، و فعل و انفعال، و تأثیر و تأثر، و آن مطلق است از وجهی و نسبتی، و مقیّد از وجهی دیگر، فعال از جهتی، منفعل از جهتی دیگر. و این حقیقت احدی جمع هر دو حقیقت است، و برای آن است مرتبه اولیّت کبری و آخریت عظمی، و آن بدان سبب است که حقیقت فعّاله مطلقه در مقابل حقیقت منفعله مقیّده است، و هر دو [حقیقتی] که افتراق دارند باید که اصلی داشته باشند که در آن واحد مجمل باشند، و آن در آن دو متعدّد مفصل، زیرا واحد أصل عدد است و عدد تفصیل واحد.

و هریک از این حقائق سه‌گانه حقیقت حقّانی است که تحت آن است، و چون ساری است احدیّت جمع وجود در هر حقیقتی از جزئیات و شخصیات، برانگیخته شد منیّت هر تعین و تعینی به این که او راست استحقاق کمال کلی احدی از حیث آنچه اشاره کردیم بدان، ولی به تحقیق در نیافته است که تعین کمال احدی جمعی اکبر تنها به حسب قابل و استعدادش است چنانچه گذشت.

3- ادامه کلام شیخ ابن عربی: آن گاه شیخ ابن عربی می‌فرماید: و هذا لا يعرفه عقل بطریق نظر فکری، بل هذا الفن من الإدراك لا يكون إلا عن كشف إلهي منه يعرف ما أصل صور العالم القابله لأرواحه. "عقل نشناسد این را از طریق نظر فکری، بلکه این گونه از ادراك نباشد مگر از كشف إلهي، که از آن، شناخته شود که چیست أصل صور عالم که قابل ارواح آن (عالم) است"

استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- مد ظله العالی- چنین می‌فرماید: این معنی را که درباره انسان گفتیم به طریق نظر و فکر و ترتیب مقدمات و اشکال قیاسی و بحث و استدلال عقلی فلسفی نمی‌توان دانست بلکه این قسم از ادراك و فهم، نیست مگر از كشف الهی که از این كشف اصل صور عالم که قابل ارواح عالم است شناخته می‌شود. زیرا از مباحث فلسفی به ترتیب اشکال اقبیه دانسته نمی‌شود مگر يك سلسله از لوازم و اوصاف اشیاء. به قول میر فندرسکی:

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری  
گر ابو نصرستی و گر بو علی سیناستی

حسین خوارزمی نیز در ترجمه شرح فیصری چنین آورده است: "منه يعرف" یعنی از كشف الهی شناخته می‌شود، که اصل صور عالم که استعداد قبول ارواح دارد، چیست؟ و محقق گردد که ذات الهیّت است که ظاهر شده است به صورت عالم، و اصل همه حقایق و صورتش به غیر يك ذات نیست. اما این يك نه آن يك است که هر کس بداندش.

4- ادامه شرح جندی بر فص آدمی: مویذالذین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۷۰-۱۶۵) چنین آورده است:

شیخ-رضی الله عنه- فرمود، "عقل نشناسد این را از طریق نظر فکری، بلکه این گونه از ادراک نباشد مگر از کشف الهی، که از آن، شناخته شود که چیست اصل صور عالم که قابل ارواح آن (عالم) است" این عبد- که الله تایید کند او را توسط خود- می‌گوید: این اشارتی است به علم طبیعت کلّ، که حصر می‌کند قوایل عالم، بالا و پایین آن را، و طبیعت کلی اشاره است به ظاهریت حقیقت فعال در صور، چنانچه یاد کردیم آن را. و بدان که "صور" فراتر از آن هستند که شناخته‌ای در تعریف عرف فلسفی ظاهر و نظر رسمی، و کشف و تحقیق اقتضای عام‌تر بودن آن را دارد از آنچه شناخته‌اند و می‌گویند، و اختصاص به جسمانیت ندارد، بلکه گاه صور عقلي و خیالی و ذهنی و نوری و روحانی و الهی باشند، چنانچه در [حدیث] صحیح آمده است، "الله خلق فرمود آدم را بر صورت خود". پس الله- تعالی- صورتی الهی نوری دارد که شایسته جناب او- تعالی- است. و گفته می‌شود "صورت مسأله، و صورت حال". و فرمود، "دیدم پروردگارم را در بهترین صورت"، و روح الامین نزد رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌آمد در صورت "دحیه" و غیر او، و تمثّل یافت برای مریم "بَشْرًا سَوِيًّا" (۱۷: ۱۹ مریم) ([به صورت] بشری خوش اندام) با آن که محقق است که ارواح قابل اشاره نمی‌باشند، پس ظهوری روحانی بود در صورتی مثالی. و حقیقت صورت هیئتی است اجتماعی از اوضاع شکلی در هر ماده‌ای که فرض شود در هر اجزایی که تقدیر شود و تمثّل یابد. پس، فهم کن!

و چون به تحقیق دریافته باشی حقیقت صورت را، دانسته باشی که آن عام‌تر است از آنچه گفته می‌شود، و صور در طور تحقیق کشفی علوی هستند و سفلی: ...

و طبیعت همان حقیقتی است که حامل همه این صور است از جهت عین ماده بودن از وجهی، و از وجهی دیگر فعال در همه این صور بودن، و حقیقتش همان احدیت جمعی ذاتی فعال در صورت خود است در خودش به توسط خود. پس، طبیعت کلّ هر چند مظهر فعل ذاتی الهی است، و لیکن حقیقتش حقیقت احدیت جمع صور فعلی و انفعالی در عوالم ربانی و عوالم کیانی است، و صورت کلی مطلق منفعل است به طور مطلق در ماده عمائی کلی کبری از این حقیقت فعلی ذاتی حقیقت الهی کامن در تعین اول، و آن از اوست و در او، و فاعل همان الله است.

و طبیعت به اعتباری دیگر از قوای نفس کلی است، ساری در اجسام طبیعی سفلی و اجرام علوی، فاعل صور منطبق آنها در مواد هیولانی آنها، که معلوم است برای حکماء رسوم. و به اعتبار اول قوای است کلی از قوای نفس الهیه فعال در همه صور، معنوی علمی الهی ازلی، و عقلي، و روحانی، و نفسانی، و مثالی، و نوری، و طبیعی، و عنصری، و خیالی، و ذهنی، و تصویری، و لفظی نفسی انسانی از صور حروف و کلمات، و نوشتاری نیز چنین است. پس، فهم کن! و گمان ندارم که فهم کنی، پس درج کن (در سینه نگهدار)، و نتوانی تمسک کنی [بدان] اگر قید زنده باشی بر حق.

و الله- تعالی- اشاره فرمود به نفس خود- که از قوت آن است این طبیعت کلی- با قول خود، "و يُحَدِّثُكُمْ اللهُ نَفْسَهُ" (۳: ۲۸ آل عمران) (و خدا پروا می‌دهد شما را از نفس خود)، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" (۲۰: ۴۱ طه) (و بساختم تو را برای نفس خود). پس، طبیعت کلی از این اعتبار قوای است از قوای نفس الهی ذاتی کلی، که علم ندارد به آن و احاطه نیابد بدانچه در آن است مگر الله، چنانچه الله- تعالی- در اخبار و حکایت از عبد صالح فرمود، "تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا اَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ" (۵: ۱۱۶ المائدة) (تو می‌دانی آنچه را در نفس من است ولی من نمی‌دانم آنچه در نفس توست)، و چنانچه رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- "أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ لَا اَبْلُغُ كُلَّ مَا فِيكَ" (تو چنانی که خود ثناء گفتی بر خود، نمی‌یابم ثنایی را بر تو، نمی‌رسم به تمام آنچه در تو است).

پس، چون احدیت جمعیت الهیه، و احدیت جمعیتی که به حقیقة الحقائق است، و احدیت جمعی که برای طبیعت کلی است در نشأه حامل همه این اوصاف از حقی و خلقي و آنچه تحت آن دو ساری است با نفس رحمانی گرفته تا حقائق و قوا همگی با کمالات و مناصب بر می‌گردند به این جمعیت‌ها و در هر ملکی ملکی است، و [در هر] قوای قوای است، و [در هر] صورتی صورتی است، که گمان می‌کند او راست اهلیت همه این کمالات. و از کجا او را چنین اهلیتی بوده باشد در حالی که هر یک از آنها را مقامی است معلوم. فهم کن، که این کشف از دشوارترین علوم مخصوص کشف مرتبه کمال محمدی ختمی است، و نرسد بدان مگر کسی که وارث خاتم النبیین و مشکات خاتم اولیاء محمدی است، باشد که خدا محقق گرداند ما را و برادران و دوستان الهی‌امان را به علوم او و مقامات و احوال و مشاهدات و منازل و معاریج او [صلی الله علیه و آله و سلم-]، چه او [- تعالی-] علیم قدیر حکیم خبیر است.

آنگاه، بدان که کشف عبارت است از رفع حجب ظلماتی و نورانی‌ای که بین حقیقت و بین مدرک از ماست. پس، اگر مدرک نفس یا عقل بوده باشد، و مدارک قوای نفسانی نظری و فکری آن دو به طریق ترتیب دادن مقدمات و ترتیب مبادی و مفردات بر وجهی که برسانند به غایات، آن طریق برهان و استدلال با لوازم قریب و بعید است بر ملزومات. گرچه به گمان اهلس، این اصل کننده است به ادراک حقائق، و اصل کننده نیست به حقائق از حیثی که آنها هستند در علم ازلی مجرد از نسبت‌ها و إضافات، بلکه از جهت موجودات و ملزومات و معروضاتی بودنشان برای عوارض و لوازم، نه از حیثی که حقائق مطلق هستند، چه آن نباشد مگر با کشف حجاب‌های این لوازم و عوارض از آن حیثی که حجاب‌هایی این چنینی

هستند، چرا که ملزومیت و عارضیت و معروضیت نسبت‌هایی هستند عارض بر حقائق هنگام پوشیده شدن‌شان به لباس‌های وجود عینی، چه آنها در علم خدا حقائق هستند غیبی معنوی عاری از وجود عینی. یا بگو نسبت‌هایی هستند علمی ازلی، یا صور معلوم اشیاء، یا حروف کلمات نفسی رحمانی، یا شئون ذات لاهوت، یا اعیان ثابتة در علم ذاتی، یا ماهیات، یا هویات موجودات، که شان‌شان آن است که چون یافت شوند برای اعیان‌شان، بعضی از آنها ملزومات و معروضات باشند، و بعضی از آنها لوازم و عوارض و لواحق. همه این‌ها اعتبارات و عبارات صادق هستند، و بکار می‌گیرند آنها را طائفه‌ای از محققین در عُرف خاص خودشان، ولی آنها در عرصه علم ذاتی متمایز می‌باشند با خصوصیات ذاتی خود، که مکاشف درک می‌کند آنها را هنگام برداشته شدن پرده‌ها، و تجلی و شهود. دارای حقائق متمایز با خصوصیات خودشان، وی اهل فکر درک نمی‌کنند آنها بدین‌سان، بلکه فقط درک می‌کنند این حقائق را پوشیده در لباس وجود عینی موجب توحید، و رافع تمییز و تعدید، و گمان می‌کنیم (می‌کنند) که آنها همیشه چنین بوده‌اند، ولی آن این چنین نیست. پس چون عقول رها کردند از حجابیات قیود عادات، و آزاد شوند از عقاب (پایندی) بت‌های کائنات، و سرّ الهی خلاصی یابد از احکام تعین و آثار قیود حجابیت، و برگرفته شود از بصائر و ابصارشان پرده‌ها، در آن هنگام آسان شود برای مدرک درک حقائق چنانچه در عالم حقائق و معانی هستند.

و عامی‌ای از ظاهر یون متفلسف گمان کرده‌است که علم حقائق چنانچه هستند عبارت است از إدراک آنها در این لوازم و عوارض و لواحق، و تحقیق ندارند حقائق بدون آنها در خارج، ولی این متفلسف مدعی حکمت ندانسته است فرق بین حقائق اشیاء و بین اعیان آنها را، زیرا او درک نکرده است مگر اعیان موجودات را و درک نمی‌کند حقائق را- از حیث إطلاق و باطن حقیقی‌اشان که مجرد است از این عوارض و لوازم و لواحق، و او معذور است به خاطر آن که این علم و شهود فوق طور عقل است، و راء طور فکر، و فرق بین این دو مقام آشکار است. پس، بنگر چه می‌اندیشی؟ و چون تحقق بخشیدی آنچه را یاد کردیم، دانسته باشی که گونه‌ای از کشف عقلی است، و آن همان است که عقل درک می‌کندش به توسط جوهر نوری خود که آزاد است از قیود فکر و مزاج. و گونه‌ای از آن نفسانی است، و آن همان است که حاصل می‌شود برای نفوس رها از قیود مزاجی آن با ادامه دادن ریاضت‌ها و مجاهدات از نفوس کلی عالی با کشف حجاب آنچه مابینت و مایزیت است.

و گونه‌ای از کشف روحانی است، و آن بعد کشف حجب نفسانی و عقلی و مطالعه مطلع‌های أنفاس رحمانی توسط روح انسانی است. و گونه‌ای از کشف ربّانی است به طریق تجلی، یا با تنزل و تدلی، یا با معراج و تسلی (انصراف و بریدن)، یا با منازل (گفت‌گوها) توسط اسرار تولی و تجلی، یا با جمع و تجلی بعد تخلی از [سوی] ربّ متولی، و آن متعدد است به حسب تعدّدات حضرات آسمانی زیرا حق [تعالی] را تجلی است از هر حضرتی، و از حضرات، و برترین تجلیات آسمانی تجلی الهی جمعی احدی است، که مکاشفات کلی احدی جمعی را به همراه دارد، و هر کشفی چنین نیست، و فوق آن تجلی ذاتی اختصاصی است، که به دست می‌دهد کشف به حقیقه الحقائق و مراتب آن، و به حقیقت نفس و عماء، و به حقیقت الهیه، و به حقیقت طبیعت کلی را. پس، فهم کن و بشناس قدر آنچه را پوشاندم برایت [در این کلمات] از اسرار، و تنها خداست ولی توفیق و تحقیق.

سپس، بدان که إطلاق "حقیقت" صدق می‌کند بر هرچه تحقیق دارد فی الجملة به إطلاق عام. پس، حقیقتی باشد که تحقیقش به ذات خود است، و آن حقیقت حق است، و گاه حقیقتی باشد که تحقیقش به ذاتش نباشد، بلکه تحقیقش به توسط چیزی است که متحقق است بذات خود از ذات خود، یا در علم، یا در عین، یا در بعضی مراتب وجود، یا در جمیع آنها به طور دائم یا غیر دائم، بلکه در وقتی غیر وقتی. و بنابراین، صدق می‌کند إطلاق حقیقت بر حق و خلق و بر نسبت‌ها و إضافات و جواهر و أعراض اگر گوئیم که خلق را تحقیق است، و گاه حقیقت واحد باشد و کثیر، و مطلق و مقید. پس، بدان آن را!

5- اشارتی ایمانی: در زیارت ابو الفضل العباس بن امیر المؤمنین- علیهما السلام- می‌خوانیم: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ أَوَّلِ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَ أَقْدَمِهِمْ إِيمَانًا وَ أَقْوَمِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ وَ أَحْوَطِهِمْ عَلَى الْإِسْلَامِ أَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخِيكَ فَبِعَمِّ الْأَخِ الْمُوَاسِي فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ فَبِعَمِّ الصَّابِرِ الْمُجَاهِدِ الْمُحَامِي النَّاصِرِ وَ الْأَخِ الدَّافِعِ عَنْ أَحِبِّهِ الْمُجِيبِ إِلَى طَاعَةِ رَبِّهِ الرَّاعِبِ فِيمَا زَهَدَ فِيهِ غَيْرُهُ مِنَ الثَّوَابِ الْجَزِيلِ وَ النَّيِّئِ الْجَمِيلِ وَ الْأَخْلَقِ [فَأَلْحَقَكَ] اللَّهُ بِدَرَجَةِ آبَائِكَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَرَّضْتُ لِرِيَاةِ أَوْلِيَائِكَ رَغْبَةً فِي ثَوَابِكَ وَ رَجَاءً لِمَغْفِرَتِكَ وَ جَزِيلِ إِحْسَانِكَ فَاسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أَنْ تَجْعَلَ رِزْقِي بَيْنَ يَدَايَ عَيْشِي بَيْنَ قَارَا وَ زِيَارَتِي بَيْنَ مَقْبُولَةٍ وَ حَيَاتِي بَيْنَ طَيِّبَةٍ وَ أَدْرَجِي إِذْرَاجِ الْمُكْرِمِينَ وَ اجْعَلْني مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مِنْ زِيَارَةِ مَشَاهِدِ أَجْبَائِكَ مُفْلِحًا مُنْجِحًا قَدْ اسْتَوْجَبَ غُفْرَانَ الدُّنُوبِ وَ سَرَّ الْغُيُوبِ وَ كَشَفَ الْكُرُوبِ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ دَقْتُ شُودُ در اهميت اين كه در اين زيارت آن حضرت- عليه السلام- گفته شد، "أَحْوَطِهِمْ عَلَى الْإِسْلَامِ"